

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی

۲۶.۰۵.۱۰

تشدید هر چه بیشتر سرکوب سیستماتیک زنان!

مقدمه

حکومت اسلامی ایران، ویژگی های خاص خود را دارد. این حکومت، اسلامی - بورژوائی است و در این سه دهه، همواره تلاش کرده است کتاب های درسی از ابتدائی تا دانشگاهی و هم چنین همه قوانین خود را با قوانین اسلامی منطبق سازد. این حکومت و به خصوص بنیان گذار آن روح الله خمینی، رسماً و علناً اشاعه دهنده تروریسم دولتی بود. او، دشمن درجه یک آزادی های فردی و اجتماعی، آزادی بیان و اندیشه و برابری زن و مرد بود. او، از همه عوامل و عناصر و ارگان های دولتی می خواست که دشمنان اسلام و حکومت را هر جا یافتند به قتل برسانند. او، طرفدار سرسخت جنگ و خونریزی بود و به همین دلیل به ادامه جنگ ایران و عراق با شعار «راه قدس از کربلا می گذرد» تأکید کرد و ده ها هزار انسان را به قتل گاه جنگ فرستاد و حتا هنگامی که در حال شکست و عقب نشینی مجبور شد قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل مبنی بر آتش بس جنگ ایران و عراق را بپذیرد رسماً اعلام کرد که «جام زهر را سر کشید». او، مشوق ازدواج دختران ۹ ساله بود و به همین دلیل جشن تکلیف را در مدارس مرسوم کرد. در حالی که در قوانین این حکومت، دختر تا ۱۸ سالگی نمی تواند حساب بانکی باز کند. او، به سنگسار و قوانین غیرانسانی قصاص چشم در مقابل چشم تأکید می کرد و از اعدام و ترور مخالفان لذت سادیسمی می برد. به فرمان او، زندانیان سیاسی، به ویژه در بهار و تابستان ۱۳۶۷ قتل عام شدند. دختری که باکره بود و به اعدام محکوم شده بود، نخست به عقد پاسداری درمی آوردند و پس از تجاوز به این زندانی او را اعدام می کردند و در برخی مواقع بی شرمانه پاسدار متجاوز را با یک قوطی شیرینی به در خانه دختر اعدام شده می فرستادند تا از این طریق خبر تجاوز به دخترشان و اعدام او را به خانواده اش اطلاع دهد. چون که در اسلام، اگر دختری باکره اعدام شود مستقیماً به «بهشت» می رود به همین دلیل باید نخست باکرگی او را از بین برد و سپس اعدام کرد. در یک کلام خمینی، پایه هائی حکومت اسلامی را بر روی جهل و جنایت، ترور و آدم کشی، جنگ و خونریزی، دزدی و غارت اموال مردم و ثروت های طبیعی کشور، تجاوزگر به جان و مال مردم، شکنجه و تجاوز زندانیان، اعدام و سنگسار و قصاص پایه گذاری کرد.

حکومتی که پایه هایش با جهل و جنایت و تجاوز گذاشته شده است تا آخر حاکمیت خود همین مسیر را طی خواهد کرد و رفرم و اصلاحات در آن تاثیر چندانی ندارد چرا که ماهیت و پایه های آن ارتجاعی فاسد است. به طوری که حتا هر آدمی و جریانی به آن نزدیک شود بلافاصله جامعه او طرد می کند. بنابراین، جامعه ایران، به دست یک مشیت جنایت کار افتاده و مردم در چنگ یک مشیت آدم کش و متجاوز اسیر است.

در این سه دهه، فقط بحث بر سر ستم و استثمار نیروی کار و آفرینندگان نیازهای جامعه نیست. زیرا این ستم و استثمار کمابیش در همه کشورهای جهان وجود دارد. اما در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، مثلا اگر دختری و زنی مورد تجاوز قرار گیرد و به مقامات قضائی و دادرسی حکومت مراجعه نماید قبل از این که به شکایت او رسیدگی شود محکوم است. به همین دلیل دست همه مردسالاران و متجاوزان باز گذاشته شده است تا هر جنایتی از جمله تجاوز به زنان و دختران و پسران خواستند، بدون کمترین نگرانی قانونی و پیگرد قضائی مرتکب شوند. تاکنون هزاران نمونه از این دست تجاوزها و کشتن زنان و دختران در رسانه ها منعکس شده است. یک نمونه تجاوز به زندانیان در قتل گاه کهریزک آن هم با تجاوز به یکی از فرزندان مقامات عالی رتبه حکومتی علنی شد. شکنجه گران این زندان، تعدادی از زندانیان را در زیر تجاوز و شکنجه به قتل رساندند به طوری که سیدعلی خامنه ای این سردهسته جنایت کاران و متجاوزان و دزدان با عجله دستور تعطیلی آن را صادر کرد بدون این که عاملان تجاوز به زندانیان و کشتن آن ها را به جامعه معرفی و محاکمه کنند. اخیراً اعلام شده است که این زندان دوباره فعال شده است.

طرح های امنیتی پلیس به اشکال مختلف و نام های گوناگون طی این چند سال اجراء شده است. از سوئی بسیاری از مسئولان و مقامات حکومت اسلامی، برای اجرای طرح گسترش حجاب در سازمان های دولتی مثل صدا و سیما و آموزش و پرورش و دانشگاه ها تلاش می کنند و از سوی دیگر، نیروی انتظامی اقدام به دستگیری افراد «بدحجاب» کرده است.

سردار روزبهرانی، در گفتگو با ایسنا، با اشاره به این که ماموران پلیس همیشه در تفرجگاه ها، پارک ها حضور دارند، گفت: «طی سال گذشته حدود ۷۰ هزار نیروی پلیس امنیت اخلاقی برای ایجاد امنیت در حاشیه رودخانه ها، پارک ها، جنگل ها و... حضور داشتند.» او، افزود: «از اوایل خرداد ماه امسال شدت حضور پلیس در تفرجگاه ها، بیش تر خواهد شد و ماموران پلیس شناسائی ارادل و اوباش، مواد فروشان، توزیع کنندگان سی دی های مبتذل و افرادی که اقدام به فروش مشروبات الکلی می کنند، را شناسائی و با آن ها برخورد خواهند کرد.» روزبهرانی، ادامه داد: «ماموران پلیس امنیت اخلاقی در برخی از تفرجگاه ها در ایستگاه های سیار پلیس و در برخی از مناطق هم به صورت گشتی حضور خواهند داشت.»

سوال این است در حالی که مملکت با صدها معضل و مشکل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی روبروست و ملیون ها انسان در این مملکت خدایان سرمایه، حتا با گرسنگی دست و پنجه نرم می کنند چرا این همه هزینه صرف سرکوب زنان می شود؟ آیا واقعا هدف با بدحجابی و بز هکاری است یا حکومت از این طریق می خواهد کل خانواده ها را درگیر افکار ارتجاعی مردسالاری و ناموس پرستی و تفرقه نماید تا از یک سو کنترل بیشتری بر جامعه داشته باشد و از سوی دیگر، حضور زنان در جامعه و به ویژه تظاهرات های خیابانی را بگیرد. در اعتراضات خودجوش مردمی سال گذشته، زنان و به ویژه دختران جوانان شهامت و جسارت و استقامت فوق العاده و بی نظیری از خود در مقابل نیروهای سرکوبگر حکومت نشان دادند.

اکنون از رهبر و رئیس جمهوری گرفته تا قوه قضائیه، مجلس، امام جمعه و پلیس و انصار حزب الله بسیج شده اند تا با «بدحجابی» و «تأمین امنیت اجتماعی»، یعنی سرکوب آزادی های مردم و درگیر کردن خانواده ها با مشکلات درون خانواده و تفرقه اندازی بین زن و مرد، خواهر و برادر، والدین و فرزندان، کنترل پلیسی خود را در جامعه افزایش دهند.

در واقع می توان گفت که سران حکومت اسلامی، برای حفظ حاکمیت غیرانسانی خود، با صرف هزینه های کلان تمام نیروهای سرکوبگر و ارتجاعی خود را در خیابان ها، اماکن عمومی، مدارس، دانشگاه ها، کارخانه ها و کارگاه ها، ادارات دولتی و خصوصی و حتی پارک ها و دیگر مکان های تفریحی به جان زنان و دختران و جوانان انداخته اند. از سوی دیگر، به دلیلی که هیچ مرجع قانونی و دولتی و غیردولتی برای دفاع از زنان و دختران که مرود تجاوز قرار گرفته اند، وجود ندارد و از سوئی به دلایل ناموس پرستی و عوامل دیگر، قضائی به وجود آورده که دست مقامات قضائی، اجرائی، قانون گذاری و هم چنین امنیتی - پلیسی حکومتی برای تجاوز به زنان و دختران کاملاً باز است.

در دفاع از اسلام عزیز و ائمه اطهار و به ویژه حکومت اسلامی، سران و مقامات و مسؤولان ریز و درشت حکومت اسلامی به عنوان نمایندگان خدا در ایران، مجازند به هرگونه جنایتی علیه بشریت دست بزنند.

در این جا، به سه نمونه از تجاوز حکومتیان به زنان را بازخوانی می کنیم. تصور کنید در یک کشور ۷۵ میلیونی با آن همه قوانین ارتجاعی و غیرانسانی روزانه چند هزار جنایت و تجاوز توسط حکومتیان و عوامل آن در بخش های مختلف جامعه، صورت می گیرد؟ آن هم در شرایطی که هیچ کس نه جرأت بیان آن را دارد و نه از حمایت قانونی برخوردار است. صدای زنان به رسانه ها نمی رسد. بر این اساس، سرنوشت زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفته در ایران، بسیار دردناک است و به احتمال زیاد با ناراحتی روحی و جسمی و حتی قتل و خودکشی همراه است. این سه نمونه اخیر که در سایت های اینترنتی منتشر شده است تنها مثتی از خروار است. درباره هر کدام از آن ها می توان سناریوی فیلم، تئاتر و کتاب تکان دهنده و وحشتناکی نوشت. علاوه بر این، به بسیج حکومت و ارگان های سرکوب آن در جهت سرکوب هر چه شدیدتر زنان می پردازیم.

۱- ترانه موسوی

سایت جرس، دوشنبه بیست و هفتم اردیبهشت [ثور] ۱۳۸۹، در رابطه با نقش حسین طائب در تجاوز به ترانه موسوی، نوشت: با گذشت نه ماه از انتشار خبر ربایش، تجاوز و قتل ترانه موسوی، در جریان بازداشت های پس از انتخابات ریاست جمهوری و کتمان و صحنه سازی های حکومت برای جعلی نشان دادن تمام این ماجرا، منابع خبری موثق از نقش مستقیم حسین طائب، رئیس وقت بسیج و معاونت اطلاعات فعلی سپاه در این رابطه خبر می دهند.

ترانه موسوی، نام دختر جوانی بود که منابع خبری و شاهدان عینی اعلام کردند در جریان حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری و در حاشیه تجمعات هفتم تیر در اطراف مسجد قباي تهران توسط نیروهای لباس شخصی دستگیر و پس از بازجویی های شدید، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و در نهایت به قتل رسیده است. منابع خبری خاطرنشان کرده بودند که خانواده این دختر جوان پس از تماسی تلفنی از یک بیمارستان مبنی بر بستری شدن او به علت جراحت در دستگاه تناسلی به بیمارستان مراجعه می کنند، ولی دخترشان را در آن جا نیافته و مدتی بعد جسد سوزانده شده او را در منطقه ای دیگر می یابند.

همان زمان مهدی کربوی، در جریان نامه تاریخی خود به هاشمی رفسنجانی و هم چنین نامه هائی که در این زمینه به مراجع مختلف ارسال کرد، اشاره ای واضح به ترانه موسوی کرده بود.

به گزارش منابع خبری جرس، در جریان بالا گرفتن اختلافات اخیر میان سپاه و وزارت اطلاعات که یکی از نتایج فوری آن انتقال تمامی افراد تحت بازداشت سپاه به وزارت اطلاعات بوده، وزیر اطلاعات با پرونده بسیار محرمانه طائب مسؤول فعلی اطلاعات سپاه و فرمانده اسبق بسیج مواجه گشت که برابر این پرونده، «در مقر طائب در خیابان سنول تهران، در جریان بازداشت های معترضان خیابانی به چند دختر از جمله ترانه موسوی تجاوز شده است.»

لازم به ذکر است همان زمان و در زمان افشای اولی این قضیه، طائب به کمک دستگاههای امنیتی نزدیک به خود و عواملی در سپاه، مدعی شد که ترانه موسوی در کاناداست...

منبع خبری جرس، هم چنین خاطرنشان کرد شاهدان عینی از میان کسانی که با ترانه موسوی در بازداشتگاه مقر طائب با وی بوده اند، حضور و زاری های وی در جریان بازجویی را به مسؤولان ستاد تحقیق ستاد موسوی و کربوی شهادت داده بودند، که نکته جالب توجه این است که «تمام اعضای ستاد تحقیق که شنونده این شهادت ها بوده اند، توسط سپاه بازداشت و تحت فشار قرار گرفتند.»

این منبع خبری تصریح کرد به نظر برخی کارشناسان وزارت اطلاعات، وقوع چند فقره تجاوز در مقر سابق حسین طائب در خیابان سنول تهران حتمی بوده؛ اما نکته قابل توجه تر این که طائب پس از اطلاع از پرونده یادشده، به حیدر مصلحی هشدار می دهد که پرونده اخلاقی دهه شصت وی در اصفهان، هم اکنون در حفاظت اطلاعات سپاه در دست مطالعه می باشد.

گفتنی است طائب سال ها با نام میثم، در بخش ضدجاسوسی وزارت اطلاعات مشغول به کار بوده است. گزارش مذکور هم چنین می افزاید در حالی که اختلاف بین این دو نهاد قدرتمند بسیار بالا گرفته و در مواردی کار به جاهای حساس و گروکشی کشیده، این موضوعات احتمالا با پا درمیانی آقای خامنه ای و صدور حکم حکومتی وی خاتمه یابد. طائب پائیز سال گذشته به طور ناگهانی از فرماندهی بسیج عزل شد.

بعد از انتشار خبر ترانه موسوی و پس از ارسال نامه افشاءگرانه کربوی به هاشمی و ارجاع این نامه توسط هاشمی به شاهرودی رئیس وقت قوه قضائیه، طائب در جریان این پیگیری قرار می گیرد. او که به شدت وحشت کرده، در صدد چاره جوئی بر می آید و با یاری گرفتن از خانواده باجناقش به عنوان بازیگر، تلاش می نماید در جمعی خصوصی و خانوادگی صورت مساله ای به نام ترانه موسوی را پاک کند.

این سناریو در برنامه سیمای جمهوری اسلامی عملی می شود که طی برنامه ای، ضمن شایعه دانستن خبر تجاوز و قتل ترانه موسوی، ترانه را زنی چهل ساله، زنده و ساکن کانادا معرفی شد و در این خصوص با اشخاصی که خانواده ترانه موسوی معرفی شدند، مصاحبه گردید. پس از پخش این گزارش انتقاداتی در مورد صحت آن بیان گردید و ادعای صدا و سیما در خصوص تحقیق و هماهنگی با ثبت احوال و نیروی انتظامی و وجود تنها سه شخص به نام «ترانه موسوی» با پیدا شدن افراد دیگری با همین نام به چالش کشیده شد.

گفتنی است صدا و سیما در آن برنامه ابتدائی فردی که بناء به شهادت منابع موثق از پرسنل نیروی انتظامی بود را، به عنوان کارشناس ثبت احوال معرفی می کند که وی به طور قاطع می گوید که فقط سه ترانه موسوی وجود دارد؛ به جز یکی که دو ساله است، دو نفر دیگر یکی در فرانسه متولد و همانجا زندگی می کند و ترانه موسوی سوم نیز از کشور خارج و دیگر بازنگشته است. بلافاصله گزارشگر، برنامه را با مصاحبه با مادر یکی از ترانه موسوی ها

ادامه می دهد و وی می گوید که دخترش در کانادا زندگی می کند و آخرین بار نیز سال گذشته به ایران سفر داشته است.

کروبی بلافاصله نامه ای به حجت الاسلام شاهرادی برادر شوهر ترانه همان ترانه موسوی که مقیم کانادا معرفی شده بود، از نقش طائب در پرده پوشی قتل ترانه پرده برداشت و افشاء کرد که وی باجناب حسین طائب است و در جهت سناریو سازی گام برداشته است. کروبی خاطرنشان کرده بود «آقای شاهرادی برادر عزیز من! ما نمی توانیم جنایتی که در حق این مردم شده است را نادیده بگیریم و این خواست پروردگار بوده که این جنایات برملا شود.»

و در نهایت مرتضی الویری عضو «کمیته پیگیری حقوق بازداشت شدگان و آسیب دیدگان حوادث پس از انتخابات»، اعلام کرد که ترانه موسوی یکی از جان باختگان است و نیز از صدا و سیما به دلیل انتشار اخبار کذب انتقاد کرد.

بناء به گزارش منابع خبری، روز هفتم تیرماه سال گذشته، ترانه موسوی که در تقاطع میرداماد و شریعتی کلاس آرایشگری داشت، ماشین خود را در یکی از خیابان های فرعی بین حسینیہ ارشاد و میرداماد پارک کرده بود و در تماسی تلفنی با یکی از دوستان خود قرار گذاشته بود. قبل از رفتن به آموزشگاه به مسجد قبا که مراسم هفتم تیر توسط سبزه ها برگزار شده بود سر بزند و آنجا یکدیگر را ببینند. هنگامی که دوست ترانه به محل قرارشان رسید دید ترانه دستگیر شده و سوار یک ون شد. ترانه موسوی در محل بازداشت موقتش که ساختمانی در نزدیکی پاسداران بود، شماره تلفن خود را به دستگیر شدگان دیگر داده و از آنان می خواهد در صورتی که آزاد شدند با خانواده اش تماس بگیرند و دستگیری او را به خانواده اش اطلاع دهند.

پس از حدود سه هفته که خانواده ترانه از وی بی خبر بودند، فردی ناشناس در تماس تلفنی به مادر ترانه گفت دخترش در بیمارستان امام خمینی کرج بستری است. آن ها دلیل بستری بودن وی در بیمارستان را تصادف و خونریزی عنوان کردند. در پی این تماس تلفنی، خانواده ترانه موسوی به آن بیمارستان مراجعه کردند اما نتوانستند او را بیابند. مسئولان بیمارستان گفتند شخصی با این نام در این بیمارستان بستری نیست. اما یکی از کارکنان بیمارستان به آن ها گفت لباس شخصی ها خانمی با مشخصات ظاهری ترانه را در حالی که بیهوش بود به بیمارستان آوردند و در همان حالت بیهوشی او را برگرداندند. بعدها خبر کشف جسد سوزانده شده ترانه در بیابان های اطراف کرج انتشار یافت.

چندی پیش محمد مطهری، از فرزندان آیت الله مطهری در این زمینه نوشته بود: «شریعی که توسط یک «شهروند» المانی در یک کشور سکولار کشته شد و در بیش از دویست بخش خبری در کشورمان از او یاد شد بسیار مظلوم بود، اما آیا یک جوان ایرانی که در یک اعتراض آرام خیابانی دستگیر شده و بعد جنازه اش در سانسور کامل خبری - آن هم در کشوری که خود را پرچمدار استقرار عدالت در جهان می داند - از بازداشتگاه بیرون می آید صدها بار مظلوم تر از شریعی نیست؟... به سبب سیاست خبری موجود، کسی نمی داند آیا مثلاً آن چه در مورد افراد بی کسی مانند «ترانه موسوی» دهان به دهان می گردد راست است؟ خانواده وی که ظاهراً در اطراف مسجد قباء دستگیر شده به کجا باید مراجعه کنند؟ متأسفانه سیاست خبری رسانه ملی هر خبری را باورپذیر کرده است. آیا رسانه ملی در مورد آن چه بر او گذشته است خبر موثقی خواهد داد و در صورت اثبات جرم، مجرمین را معرفی خواهد کرد؟ اگر چنین باشد امیدی به عدم تکرار این گونه فجایع هست اما به نظر می رسد این رسانه، فعلاً موظف به رصد کردن ظلم در جهان به جز ایران است آن هم در مورد کشورهایی که با ایران مشکل سیاسی دارند.»

سرکوب تظاهرات مسجد قبا (هفتم تیر ماه ۸۸) توسط قرارگاه ثارالله که زیر نظر طائب فعالیت می کرد، صورت گرفت. بناء به گزارش های موثق، دستگیرشدگان آنروز با ون های سیاه رنگی از صحنه منتقل شدند که این ون های سیاه انحصارا متعلق به قرارگاه ثارالله می باشد. بازداشتی ها از محل دستگیری به مرکز قرارگاه ثارالله در خیابان سئول انتقال داده شدند.

گزارش های متعدد تأکید داشتند که طائب شخصا بازجویی برخی از این افراد را بر عهده داشته و به قول خودشان دنبال رهبران و سر خط های تظاهرات بودند تا از طریق آن ها شبکه سازماندهی کننده پشت تظاهرات را کشف کنند. در بین بازداشتی ها ترانه موسوی به دلیل تشابه اسمی با میرحسین موسوی مورد توجه طائب قرار گرفته و از نیروهایش می خواهد که وی را برای بازجویی به اطاق خاصی ببرند.

این گزارش ها خطر نشان ساخته بودند «محوطه بازداشتگاه از اطاق های شکنجه و بازجویی جدا بوده و زندانی ها در درب ورودی ساختمان بازجویی به بازجویان تحویل داده می شدند و به جز بازجویان، هیچ یک از زندانبانان و پرسنل بازداشتگاه اجازه ورود به این ساختمان را نداشته و اساسا نمی دانستند که در آن جا چه می گذرد و برای شکنجه از چه تجهیزاتی استفاده می شود.» و ترانه موسوی توسط افرادی که در این مجموعه کار می کردند، برای آخرین بار به هنگام تحویل به ساختمان بازجویی دیده شده و خلاف سایر زندانیان که بعد از شکنجه و بازجویی دوباره به بازداشتگاه عودت داده می شوند، هرگز به بازداشتگاه باز گردانده نشد. روز بعد نام وی به دستور طائب از لیست بازداشتی ها حذف می گردد.

هنوز از سرنوشت این ماجرا، هم چون پرونده هائی مانند کهریزک، حمله به کوی دانشگاه، مجتمع سبحان و ...، خبری در دست نیست.

۲- خاتم بهاره مقامی

بهاره، معلم مدرسه کودکان که در جریان اعتراضات بعد از انتخابات، توسط نیروهای حکومت دستگیر و سپس از سوی «حسین طائب»، فرمانده وقت بسیج مورد تجاوز قرار گرفت. وی، به مناسبت روز معلم شرحی از اتفاقاتی که در زمان دستگیری بر او گذشته، نوشته است که بسیار تکان دهنده است.

وی یادآوری کرده است که این نوشته به بهانه مقاله ای است که روز جمعه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۹ برابر با ۳۰ آوریل ۲۰۱۰، تحت عنوان «برای معلم کودکان، بهاره مقامی» منتشر شد:

«به مناسبت روز معلم در بلندای اندیشه و در اندیشه ای بلند بود که حافظ گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند؛ جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد. حال پس از گذشت صدها سال از این اوج به چنان حضیضی رسیده ایم که رئیس دولتمان؛ که باید دولتمرد باشد؛ مخالفان را بزغاله می خواند و گویندگان اسرار را نه تنها بر سر دار سر بلند نمی کند، که در کنج سردابه ها و دخمه های ننگین حرص و هوس به داغی می آلود که دیگر سری برای بلند کردن باقی نمی ماند. سر می ماند، اما جان گوئی که از درون جسم رخت بر بسته است. حالا برای سر بلند کردن عبور از دیوار های سترگ فرهنگی پوسیده و متعصب لازم است. از همه سوی پیام های هم وطنانم را می شنوم که می گویند بهاره سر بلند کن، آری، از بیرون گود گفتش آسان است؛ همین پیام های روح بخش بود اما که مرا به زندگی باز گرداند، زندگی قلیلم نه، یک زندگی جدید، با یک هدف جدید و برای فردائی جدید. نه تکرار و هم آلود قرنهای تبعیض و استبداد و سرکوب. جان اما دیگر برایم آن قدرها عزیز نیست، می دانم آن قدر فریادم تکثیر شده است که خاموشی نمی پذیرد. در ماه هائی که گذشت بارها آرزوی مرگ کردم، جانم را هم اگر بگیرند به آرزویم

رسانده اند، پس می گویم، می گویم چرا که من دیگر شکست ناپذیرم، تبدیل به صدائی شده ام که از هزاران حنجره فریاد می شود، هم میهنم، پروازم را به خاطر بسپار. از حسین می نویسم. دقت کرده اید که در فیلم ها و سریال های جمهوری اسلامی نام شخصیت جنایت کار و قاچاقچی فیلم همیشه کامبیز است، یا کورش یا جمشید؟ و در مقابل شخصیت مثبت و نجات دهنده همیشه حسین است، یا علی، یا محمد، ترجیحا ملقب به حاجی و سید؟ در سرگذشت من اما نقش ها جابه جا شده بود، حسین قصه غصه من، مرا به گور عشق و امید هدایت کرد. گوئی دری از درهای جهنم باز شده بود و موجودی که انگار تجسم هر آن چه زشت و کریه است و منفور پا به جهان گذاشته بود. کوهی از نفرت و توحش که در لباس مردی روحانی به نماز ایستاده بود، و دقایقی پس از پایان نماز در بستر خونین دختری هراسان به تجاوز نشسته.

... نامش را نمی دانستم، عکسش را که در اینترنت دیدم او را شناختم، کابوس شبان و روزهایم را. صورت پوشیده از ریشش را و نفرین ابدی چشم های هرزه اش را. عبای متعفن و خیس از عرق تابستانش را. حسین طائب را. گفت دانش جوی کجائی؟ گفتم دانش جوی دانشگاه تربیت معلم بوده ام، حالا هم درسم تمام شده و کار می کنم، معلم. گفت به دستور کی به خیابان آمدم؟ لیدرت کی بوده؟ گفتم هیچ کس، لیدر نداشتم. پاسخ دست سنگینش بود که پشت سرم فرود آمد، صورتم خورد به میز مقابل و صدای دندان هایم را شنیدم که ریخت توی دهنم. خودش ماها را انتخاب کرده بود، من و هشت دختر دیگر را، از میان گروه ۴۰-۳۰ نفری بازداشت شدگان. نمی دانم بر چه اساسی انتخاب می کرد، هیچ کدام از ما فعال سیاسی نبودیم. ما را جدا کرد و برد به یک بند. گویا در زندان خیابان سئول در قرارگاه ثارالله بودیم، این را از روی شرح حال های دیگرانی که آن جا بوده اند می گویم، چون همه ما را وقتی گرفتند چشم بند زدند و با ماشین های سیاه رنگی بردند. همین را می دانم که در زیر زمین بودیم. بعد از حدود یک شبانه روز سرگردانی و بی خبری به بندمان آمد. آمد و یکی از ما را که دختر زیبا و مهربانی به اسم مهسا بود همراه برد. تا به حال شده پرنده کوچکی را در دست بگیرد و ببیند که قلبش چقدر تند می زند؟ قلب مهسا همان طور می طپید. فکر کردیم شاید می خواهند آتش کنند، یا شاید خانواده اش آمده اند دنبالش، شاید وثیقه بگذارند و ببرندش. هیچ کس نمی دانست که چه سرنوشتی در انتظار است. یکی از دختران همبند که شوخ طبع و سر خوش بود سعی می کرد که جوک بگوید و بقیه را بخنداند و حال و هوا را کمی عوض کند. همه اما از بی خبری و انتظار در عذاب بودند. ناگهان صدای ضجه جگرخراش مهسا بلند شد. صدای فریاد او آنقدر جانسوز بود که همه ما را در جا میخکوب کرد. همه در سکوت و بهت و ناباوری به هم خیره شدند. رعب و وحشت بر تن همه مان سایه انداخته بود، دیگر کسی جوک نگفت، دیگر کسی نخندید، مهسا را دیگر ندیدیم؛ یادآوری این صحنه ها هنوز هم برای من سهمگین است، هنوز هم نگاه آخر او را به خاطر دارم، هنوز هم صدایش در گوشم می پیچد، با این حال در نهایت نا امید می نویسم مهسا جان، اگر هستی و این را می خوانی از خودت پیغامی بده. بگو که هستی، بگو که زنده ای. حسین پس از این که بازجوئی!! را تمام کرد مرا به دست دو زندانبان بی صبری که دم در مراقب بودند سپارد تا آن ها هم به من تفهیم اتهام کنند و محاکمه و حکم، همه را یک جا برگزار کرده باشند.

چه بودم برایشان؟ غنیمت جنگی؟! اما کدام جنگ؟ واجب القتل؟! اما به کدامین جرم؟ مفسد فی الارض؟! برای معلمی؟ خس و خاشاک؟! آری، من خسی بودم در چشم تنگ نظر و متعصب و ذهن متوحش و هرزه آنان؛ ***** دست در دست هم دهیم به مهر میهن خویش را کنیم آباد یار و غمخوار یکدگر باشیم تا بمانیم خرم و آزاد شعری ساده و کودکانه، که شاید باید بیش تر بخوانیمش. یک سال پیش در چنین روزی وارد کلاس درس که شدم بوی گل به استقبال آمد. نوگلان کوچکم را دیدم که هر یک شاخه گلی در دست داشتند و لبخندی به لب. در یک لحظه عالمی

را سیر کردم، آینده این ۳۲ غنچه ی زیبا را دیدم که هر کدام برای خودشان دختر خانمی شده اند و شاهی یا مادری یا مدیری. در همه وجود لبخند شکفت و شادی غنچه کرد. این دومین سالی بود که روز معلم را به عنوان یک معلم تجربه می کردم، و امسال سومین سال است؛ امسال اما کلاس خالیست، از لبخند و غنچه و شکوفه خبری نیست. از خوابی شیرین برخاسته ام انگار، گلستان ایرانم را می بینم که از سیاهی، به لجنزاری مانند است، ابرهای تپاهی را می بینم که جلوی نور مهرآمیز خورشید ایرانم را گرفته اند و به شهود و ادراک و آزادی اجازه عرض اندام نمی دهند؛ آری این دیار سخت به آموزگاران نیازمند است، چرا که در نور معرفت است که لجنزار رنگ می بازد و بهار شکوفه می کند. بهار مقامی ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹

۳- مهشید

دختری جوان پس از ربوده شدن از سوی سه «مامور»، توسط این افراد در شمال شرق تهران مورد تجاوز قرار می گیرد.

بناء به گزارش ایسنا، دقایقی پس از بامداد جمعه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۹، دختری ۲۰ ساله به نام «مهشید» با مراجعه به پایگاه یکم پلیس آگاهی پایتخت از سه مامور نما که وی را مورد تجاوز قرار داده بودند، اعلام شکایت کرد. این دختر، گفت: «حدود ساعت پنج بعد از ظهر پنج شنبه از محل کار خود خارج شدم تا به خانه بروم. در حاشیه بزرگراه امام علی منتظر تاکسی بودم که يك ریوی سفید رنگ با سه سرنشین جلوی پام ترمز زد. همه آن ها بی سیم داشتند و سرنشین جلو خود را مامور بسیج معرفی کرد. بعد با این بهانه که حجاب نامناسب است گفتند باید با آن ها به پایگاه بسیج بروم تا با اخذ تعهد، آزادم کنند. من که ترسیده بودم مشکلی برایم ایجاد شود، سوار خودرو شدم. بعد از طی مسیری، از بزرگراه منحرف شدند و من را به جایی در حوالی لشگرک بردند. حدود هشت ساعت در يك خانه من را مورد تجاوز قرار دادند. سپس با اتومبیل خود به جایی در حوالی همان منطقه انتقالم دادند و رهام کردند.»

با طرح این شکایت، پرونده جهت انجام تحقیقات به اداره یازدهم آگاهی ارجاع شد و قاضی صفر خاکی دادیار شعبه سوم دادرسی امور جنائی تهران نیز دستورات قضائی لازم را در این زمینه صادر کرد.

هیچ کس شکی ندارد که این بررسی ها نتیجه دهد. مگر بررسی قتل های موسوم به قتل های زنجیره ای که در آن مختاری، پوینده، مجید شریف، فروهر و ده ها تن دیگر توسط مامورین وزارت اطلاعات حکومت اسلامی به فجیع ترین شکلی به قتل رسیدند نتیجه ای داد. تازه آن موقع قدر قدرتی هشت سال ریاست جمهوری محمد خاتمی و اصلاح طلبان بود و همین امروز هم خاتمی حاضر نیست لب باز کند و درباره جنایات وزارت اطلاعات شان سخن بگوید. چون که پای خودش را نیز به عنوان رئیس جمهور وقت می گیرد. اما در عوض ناصر زرافشان وکیل خانواده های قتل های زنجیره ای را پنج سال در زندان نگاه داشتند تا زهر چشم از همه بگیرند که اگر در مورد قتل و جنایت و تجاوز و دزدی و غارت حکومتیان جمله ای بگویند کم ترین مجازات شان سال ها زندان و شکنجه و محرومیت از هرگونه حق و حقوق شهروندی خویش است. بنابراین، همه جناح ها و عوامل حکومت اسلامی، حتا آن هایی هم که خودشان احيانا مستقيما در قتل و تجاوز و جنایت و غارت نقشی نداشته اند اما به لحاظ موقعیت سیاسی و پست و مقام و موقعیت در حکومت جهل و جنایت، شریک جرم محسوب می شوند.

تصوب طرح دو فوریتی امر به معروف و نهی از منکر در مجلس ارتجاع

خبرگزاری فارس، روز یکشنبه ۲ خرداد ۱۳۸۹، خبر داد نمایندگان مجلس با فوریت بررسی شدن طرح امر به معروف و نهی از منکر موافقت کردند.

نمایندگان ملت در جلسه علنی امروز يك شنبه يك فوریت طرح امر به معروف و نهی از منکر را بررسی و تصویب کردند.

يك فوریت این طرح با ۱۷۲ رای موافق، ۱۲ رای مخالف و ۲۶ رای ممتنع به تصویب مجلس رسید.

این طرح مشتمل بر ۳ فصل کلیات، تعاریف و کلیات، حوزه های امر به معروف و تشکیلات و ۲۸ ماده است.

در صورت تصویب نهائی این طرح، امر به معروف و نهی از منکر در این قانون ناظر به اعمالی است که در جامعه علنی بوده و یا بروز احتمالی داشته باشد و یا بدون ضرورت تجسس ثابت شود که مضر به منافع عمومی و امنیت ملی است.

هم چنین در صورت تصویب نهائی این طرح امر به معروف و نهی از منکر در مرحله تذکر لسانی، کتبی و ارائه شکایت و گزارش به مراجع ذی ربط وظیفه همگانی است و در مرحله بعدی به حکومت اختصاص دارد.

طراحان این طرح که به امضای ۱۰۳ نفر از نمایندگان رسیده است با سرهم بندی یک مشت خرافات ارتجاعی اسلامی، ادعا کردند از آن جا که جهت کمال و تعالی انسان ها در رشد و بالندگی و افزایش کارآمدی نظام ضرورت انجام فریضه الهی امر به معروف و نهی از منکر غیرقابل انکار بوده و از طرفی اصل متریقی ۸ قانون اساسی در این زمینه، فرائض، حدود و کیفیت آنرا منوط به تصویب قانون کرده است طرح مذکور تقدیم مجلس می شود.

براساس این طرح، دستگاه جدیدی با نام «شورای سیاست گذاری امر به معروف و نهی از منکر» تشکیل می شود که سازمان دهی امور مربوط به امر به معروف و نهی از منکر، نظارت بر کلیه فعالیت های دولتی، غیردولتی و هماهنگی بین دستگاه ها را بر عهده دارد.

رئیس این شورا، از سوی رهبر حکومت اسلامی منصوب می شود و تنها با ارائه گزارش به آیت الله خامنه ای پاسخ گو خواهد بود.

شش عضو دیگر این شورا نیز به ترتیب «یکی از معاونین رئیس جمهور به انتخاب رئیس جمهور، یکی از معاونین قوه قضائیه به انتخاب رئیس قوه قضائیه، یکی از نمایندگان به انتخاب مجلس شورای اسلامی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، رئیس سازمان صدا و سیما و یکی از اعضای شورای عالی حوزه علمیه» خواهند بود.

از ۷ عضو این شورا، ۴ نفر به طور مستقیم از سوی رهبر حکومت اسلامی یا از سوی منصوبان وی از جمله روسای قوه قضائیه، صدا و سیما و شورای عالی حوزه علمیه منصوب می شوند.

ماموریت این شورا، «تصویب سیاست ها در زمینه اجرای امر به معروف و نهی از منکر در کشور، تعیین اولویت های مظاهر و مصادیق معروف و منکر، نظارت بر اجرای سیاست های مصوب، ایجاد هماهنگی برای انجام تبلیغ و اطلاع رسانی در زمینه امر به معروف و نهی از منکر و ارائه گزارش سالانه به مقام رهبری» عنوان شده است.

براساس طرح جدید، هم چنین ستاد فعلی امر به معروف و نهی از منکر به سازمان گسترده تری تبدیل خواهد شد که زیر نظر شورائی مرکب از نمایندگان بالاترین مقام هر دستگاه اجرایی فعالیت خواهد کرد.

در طرح مصوب مجلس، علاوه بر تعارضاتی چون «هیچ شخص یا گروهی حق ندارد به بهانه امر به معروف و نهی از منکر به اعمال مجرمانه از قبیل توهین، افتراء، تهدید، جرح، ضرب و قتل مبادرت کند» اما هم زمان تأکید شده

است که: «هیچ شخصی حق ندارد مانع اجراء فریضه امر به معروف و نهی از منکر گردد» و چنانچه کسی «مانع انجام امر به معروف و نهی از منکر شود بناء به مورد برای بار اول به پرداخت جریمه از یک میلیون ریال تا پنج میلیون ریال و بار دوم پنج میلیون ریال تا بیست میلیون ریال و بار سوم به زندان یا تبعید از محل سکونت به تشخیص دادگاه محکوم می شود.»

تصویب یک فوریت طرح امر به معروف و نهی از منکر پس از آن، صورت گرفت که در اواسط اردیبهشت ماه سال جاری، «ناصر مکارم شیرازی» از مراجع تقلید نزدیک به حکومت، خواستار تشکیل «سازمان» یا «وزارت امر به معروف و نهی از منکر» شد. او، با اشاره به آن چه «رواج مفاسد اخلاقی» خوانده، گفته بود: «مسائل اخلاقی در حال حاضر متأسفانه متولی ندارد، دستگاه قضائی می گوید اگر جرمی واقع شد ما جلوگیری می کنیم، نیروی انتظامی هم گاهی وقت خود را صرف این کارها می کند ولی وظیفه اصلی شان این نیست.»

مکارم شیرازی، اقدامات وزارت ارشاد اسلامی را هم محدود به «نشریات، کتاب، سینما، فیلم، رسانه ها، روزنامه و نمایشگاه کتاب» عنوان کرده و گفته:

ادامه دارد